

و کجا بطی در آمدند آن کرد در آن حابط را حکم کرد رسول صلی الله علیه و سلم  
با اصحاب بان حابط آمد و آن در در کنت در حابط را بکشای آن مرد  
بترسید که ما در رسول صلی الله علیه و سلم آسبی رسانند باز فرموده  
کرد را بکشای چون در را بکشای دبی از آن دو شتر نزدیک در آیتان  
بود چون رسول صلی الله علیه و سلم بدید سجده در افتاد رسول  
صلی الله علیه و سلم فرمود که چیزی بیار تا سرور را به بندم آن مرد چیزی  
آورد تا سرور را بست بعد از آن بدون حابط در آمد چون آن شتر  
دیگر و بر آید سجده کرد و چیزی دیگر طلبید و سرور را نیز بست و هر  
بان در داد و کنت اینها را نگاه دار که دیگر هرگز از تو کردن نخواهند  
کشید چون اصحاب را نیز بدیدند گفتند این شتران که بیج نمی دانند نیز را سجده  
می کنند ما ترا سجده کنیم فرمود که من کسی را نمی فرایم کسی را سجده  
و اگر فرمودی زرا فرمودی تا شوهر خود را سجده کردی **وازا بخند**  
**آنت** که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است که در رسم آن بود  
و عادت رسول صلی الله علیه و سلم آن بود که در وقت قضای حاجت  
دو درختی و ناسی پیدا کردی که بان خود را از نظر طلق بیوشید  
در یکی از منازل پناهی نیافت جز دو درخت که از یکدیگر دور بودند  
مرا کنت ای ابن مسعود بسوی آن دو درخت رو و بگوی که رسول  
خدا صلی الله علیه و سلم را فرموده است که فرام آید و با یکدیگر جمع شوند تا  
خود را از نظر طلق بیوشانند هر یکی از ایشان بسوی دیگری رفت و چون

رسول

رسول صلی الله علیه و سلم قضای حاجت کرد هر یک بجای خود رفتند  
**وازا بخند آنت** که ابن مسعود رضی الله عنه گفته است که چون  
رسول صلی الله علیه و سلم بکوهی بدیدند در آمد شتری دو ان بسوی وی  
آمد و در سجده افتاد پس رفعت و از چشمان وی اشک می ریخت  
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که خداوند این شتر کسیت گفته فلان  
کسیت فرمود که ویران بخوانند چون آن کس آمد فرمود که این شتر  
چیزی کرده که شکایت می کند کنت این شتر بست که بیت سالت که بوی  
آب کشیده ایم و اکنون ویران فرود ما خدا ایم تا بکشیم رسول صلی الله  
علیه و سلم فرمود که ویران بنفش فروش یا بنفش کنت و ای زان کنت  
یا رسول الله رسول صلی الله علیه و سلم آن میان شتران خود فرستاد  
**وازا بخند آنت** که جابر رضی الله عنه گفته است که بار رسول  
صلی الله علیه و سلم بسویرون رفتم روزی فرمود که ای جابر مطهره آب  
بردا مطهره آب برداشتم و روان شدیم نگاه دو درخت پیدا شد  
که میان ایشان چهارگز مسافت بود فرمود که بسوی آن یک درخت رو  
و بگوی که بان دیگری پیوند و چون بان دیگری پیوست درختی  
آنها قضای حاجت کرد و بعد از فراغت آن درخت بجای خود باز  
گشت بعد از آن سوار شدیم وی رفتم زنی پیش آمد با خود کودکی  
داشت کنت یا رسول الله هر روز سه بار این فرزند را بوی گیرد  
رسول صلی الله علیه و سلم از برای وی بیستاد و یکود که را از وی گرفت